

مقاله علمی

تحلیلی مردم‌شناختی درباره خودکشی در زاگرس میانی (استان‌های ایلام، کرمانشاه و لرستان)

سیاوش قلی‌پور^۱، نادر امیری^۲

(تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۲۸، تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۴/۱۸)

چکیده

این مقاله به تحلیل خودکشی در درون ساختارهای اجتماعی زاگرس میانی می‌پردازد. روش پژوهش، مردم‌نگاری و فنون گردآوری داده، مشاهده مشارکتی و مصاحبه است. داده‌ها نشان می‌دهند بسیاری از ایلات و طوایف زاگرس میانی بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا اواخر دهه ۱۳۴۰ کمابیش به کوچ‌روی ادامه دادند و با فرایند «یکجانشینی تأخیری» روبرو بودند. بنابراین بسیاری از سنت‌های ایلی مانند «درون‌همسری» و «همالی» در این مناطق به عنوان الگوی رفتاری تداوم یافتند. در این زمان فرایند مدرنیزاسیون به صورت فشرده و با مظاهر متعدد در این مناطق مستقر گردید و جامعه‌پذیری فرزندان بر اساس آموزه‌های نوین و از طریق آموزش عمومی و رسانه‌های جمعی انجام شد که در تضاد با سنت‌های کوچ‌روی بود. در دهه‌های ۱۳۶۰، ۱۳۷۰ و اواسط ۱۳۸۰ خورشیدی، فرزندان (به ویژه زنان و دختران) می‌خواستند بر اساس آموزه‌های نوین، سبک زندگی فردگرایانه و برون‌همسری را تجربه کنند که با مخالفت سنت‌های ایلی مسلط و قدرتمند روبرو شدند. ناتوانی آنها در این عرصه، زمینه خودکشی «نابهنجار-تقدیرگرایانه» را فراهم کرد. به تدریج با تغییر شرایط زندگی از میزان خودکشی زنان کاسته شد و نرخ خودکشی مردان پیشی گرفت. افرادی که تا قبل از دهه ۱۳۵۰ وضعیت زندگی تقریباً برابری داشتند، به مرور نابرابری و بیکاری را تجربه کردند. همزمان با این روند، مصرف‌گرایی نیز تشدید شد. هم سنت‌های ایلی و هم الگوهای نوین، مشوق مصرف‌گرایی و رقابت بودند. نبود ساختاری انتظام‌بخش در کنترل تمایلات و ناتوانی جامعه در کنترل نابرابری، مردان را به سمت ناامیدی سوق داد. زیرا آنها متولی امور اقتصادی بودند. وضعیت اقتصادی نابرابر آنها با خصیصه «همالی» مورد سرزنش قرار گرفت و شرایط را برای خودکشی «نابهنجار-خودخواهانه» فراهم کرد.

کلیدواژه‌ها: یکجانشینی تأخیری، همالی، ایلات و طوایف، خودکشی، نابهنجار-تقدیرگرایانه، نابهنجار-خودخواهانه.

۱ دانشیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول).

gholipoor.sia@gmail.com

amirinatd@gmail.com

۲ استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

مقدمه

خودکشی نوعی خشونت فرد علیه خود است و مجموعه وسیعی از وضعیت‌ها مانند ناراحتی شدید، تمایل به خودکشی، اقدام به خودکشی و خودکشی موفق را شامل می‌شود. خودکشی به خودی خود مسئله یا آسیب نیست، بلکه هشدار حاکمی از رنج‌های مزمن و عمیق‌تری است که جامعه را درگیر خود کرده است. خودکشی نشانه‌ای از ناملایمات، تضادها و کمبودهایی در زندگی اجتماعی است که برخی افراد را به سمت خشونت علیه خود پیش می‌برد. گویی جامعه راه‌حل عاجل و زود هنگامی را برای حل آن معضلات ندارد. نبود چشم‌انداز و طرح پیش‌رو برای رفع موانع، افراد را به جایی هدایت می‌کند که خود را به مثابه مانع تلقی می‌کنند و درصدد حذف خویشتن برمی‌آیند. خودکشی در میزان خاصی، بیانگر حالت بهنجاری در جمعیت‌های انسانی است که با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی متغیر است. اما اگر میزان آن از حالت نرمال خارج شود، بیانگر وجود مشکلاتی در ساختارهای اجتماعی است که انسان‌ها را وادار به خودکشی می‌کند و وجه نابهنجار آن بروز می‌کند. آمارهای بین‌المللی بیانگر وضعیت عادی خودکشی در ایران هستند. در سال ۲۰۱۸ از میان ۱۸۹ کشور جهان، لیتوانی با میزان ۳۱/۹ مورد خودکشی در صد هزار نفر، رتبه اول جهان و ایران با میزان ۴/۱ مورد خودکشی در صد هزار نفر در رتبه ۱۴۹ جهان قرار داشت. بنابراین وضعیت ایران غیرعادی و نابهنجار نیست و جایگاه قابل قبولی دارد. اما این آمار در داخل کشور یکنواخت نیست و واریانس زیادی در میان استان‌ها دارد. استان‌های ایلام، کرمانشاه، لرستان و همدان فاصله بسیاری با میانگین کشوری دارند و در وضعیت نابهنجار نیستند.

آمارهای معاونت اجتماعی وزارت کشور نشان می‌دهد که استان‌های یادشده در ۳۰ سال گذشته جایگاه بالای خود در رتبه‌بندی خودکشی را با اندکی تفاوت حفظ کرده‌اند. به بیان دیگر خودکشی در ایران فقط در نواحی خاصی رخ می‌دهد. سؤال این است که چرا این استان‌ها در طول این سالیان جایگاه خود را حفظ کرده‌اند؟ چه تفاوتی بین این مناطق و سایر نواحی کشور وجود دارد که آنها را مستعد خودکشی کرده است؟ موضوع حائز اهمیت دیگر این است که در درون این استان‌ها نیز گستردگی و شدت خودکشی یکنواخت نیست و برخی شهرستان‌ها تاکنون رتبه بالای خودکشی را در طول سه دهه حفظ کرده‌اند. بر اساس آمار معاونت اجتماعی استانداری کرمانشاه در ۳۰ سال گذشته «شهرستان‌های هرسین، صحنه، کنگاور و کرمانشاه در شرق و مرکز و شهرستان‌های اسلام‌آباد غرب، قصر شیرین و سرپل‌ذهاب در غرب استان کماکان دست بالا را دارند و منطقه اورامانات در وضعیت نرمالی قرار دارد» (استانداری

کرمانشاه، معاونت اجتماعی، ۱۳۹۹). پرسش این است که چه چیزی منطقه اورامانات را در طول این سه دهه متمایز کرده است؟ این قضیه در مورد استان ایلام و لرستان نیز صادق است. شهرستان‌های نورآباد، کوهدشت، پلدختر، الشتر و خرم‌آباد در استان لرستان و شهرستان‌های شیروان، ایوان، ایلام، مهران و دره‌شهر در استان ایلام بیشترین میزان خودکشی را دارند. منطق علمی ما را از توسل به هر نوع ذات‌گرایی در تحلیل و تبیین برحذر می‌دارد. حتماً دلایل اجتماعی و ساختاری برای تبیین این وضعیت وجود دارد و اطلس خودکشی در این مناطق به ما کمک می‌کند تا بتوانیم به متمایز بودن این مناطق به لحاظ بروز خودکشی پی ببریم. هدف تحقیق حاضر، مطالعه ساختارهای اجتماعی این سه استان در بستر تاریخ معاصر است تا کنش خودکشی را در بطن ساختارها و تحولات معاصر بررسی کند. برای دستیابی به این هدف، پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخ به سؤالات زیر است: ۱) چرا خودکشی در برخی مناطق خاص در غرب کشور بیشتر رخ می‌دهد؟؛ ۲) زمینه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مناطق دارای خودکشی چه ویژگی‌های متمایزی از دیگر نقاط کشور دارد؟؛ ۳) نوع‌شناسی خودکشی بر اساس زمینه اجتماعی چگونه است؟

پیشینه پژوهش

تاکنون چندین پژوهش درباره چرایی، زمینه‌ها و معنای کنش خودکشی انجام شده است. محسنی تهریزی (۱۳۷۲) در پژوهشی با عنوان «بررسی علل و عوامل مؤثر بر افزایش نرخ خودکشی در استان ایلام و شناخت طرق و راه‌های پیشگیری و درمان آن» پدیده خودکشی را در فضای گذار جامعه ایلام از شیوه معیشت کوچ‌روی به یکجانشینی و از دست رفتن جایگاه والای زنان تحلیل کرده است. به نظر وی تضادهای فرهنگی طوایف و کنترل ناشی از مردسالاری، زنان را منزوی و مستعد خودکشی کرده است. این پژوهش تا حدودی ما را با تناقض‌های جامعه مورد مطالعه آشنا می‌کند و به درستی موقعیت متزلزل زنان در آن مقطع زمانی را نشان می‌دهد. با وجود این، به دلیل نداشتن رویکرد تاریخی، زمینه بروز این تناقضات را توضیح نمی‌دهد. با گذشت سه دهه از زمان انجام این پژوهش، نرخ خودکشی مردان از زنان پیشی گرفته است و این تحلیل در توضیح نوع اخیر خودکشی ناتوان است.

جمشیدی‌ها و قلی‌پور (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «مدرنیته و خودکشی زنان و دختران لک» تلاش کردند پدیده خودکشی را بر اساس ساختارهای اجتماعی و فرهنگی توضیح دهند. به نظر

آنها روساخت نظام ایلی به صورت جمع‌گرایی، درون‌همسری و همالی^۱ همچنان در زندگی مردم به قوت خود باقی است. اما نسل جدید که از طریق رسانه و آموزش عمومی جامعه‌پذیر شد، تلاش کرد در انتخاب همسر و سبک زندگی، فردگرایانه عمل کند که با قدرت نظام سنتی مواجه شد. این تناقض زمینه شکست و ناتوانی و بروز خودکشی را برای زنان فراهم کرد. این پژوهش درباره خودکشی زنان انجام شد که در آن مقطع زمانی در جامعه مورد مطالعه همه‌گیر بود و درباره خودکشی مردان بحثی را مطرح نکرد. ضرورت دارد این پژوهش بازه زمانی تحلیل خود را تاکنون گسترش دهد تا بتواند درک و فهمی نیز از خودکشی مردان داشته باشد.

عنبری و بهرامی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی ارتباط باورهای فرهنگی با خودکشی؛ مطالعه موردی: شهرستان‌های کوه‌دشت و پلدختر» تلاش کردند تحلیلی فرهنگی از شرایط بروز خودکشی بیان کنند. به اعتقاد آنها انگ اجتماعی مربوط به مذموم بودن عشق قبل از ازدواج، ناموس‌پرستی، تعصب، قباح‌روابط آزاد مرتبط با خانواده و ازدواج در این حیطه نقش دارند. به نظر آنها جمع‌گرایی حاکم بر جامعه، امکان فردیت و بیان خود را نابود کرد و خودکشی پاسخی به ناتوانی آنها در تغییر سرنوشت‌شان است.

عنبری و بهرامی (۱۳۸۹) در مقاله دیگری با عنوان «بررسی آثار فقر و خشونت بر میزان خودکشی: مورد مطالعه روستاهای شهرستان پلدختر» بر اساس ۵۳ مصاحبه کیفی با افراد اقدام‌کننده به خودکشی نشان دادند که فقر و نابرابری زمینه بروز مشاجره و اختلاف ناشی از تفاوت سبک زندگی را میان افراد خانواده فراهم می‌کند. فقر از طریق خشونت خانگی بیشترین تأثیر را در بروز خودکشی دارد. دو پژوهش یادشده تا حدودی ما را به فضای اجتماعی و شرایطی نزدیک می‌کند که افراد در تنگناهای آن گرفتارند و آنها را به سوی اقدام به خودکشی سوق می‌دهد. اما هر دو پژوهش به دلیل نداشتن رویکرد تاریخی و مقایسه‌ای، قادر به توضیح تمایز جامعه مورد بررسی از دیگر نواحی کشور، که در وضعیت عادی قرار دارند، نیستند.

قادری و نظری (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل جامعه‌شناختی خودکشی در ایران» تلاش کردند بر اساس داده‌های کلان، علل خودکشی را توضیح دهند. آنها فشار اجتماعی مانند طلاق، ضرب و جرح، توهین و نبود همبستگی اجتماعی (اقتصادی و اجتماعی) را دلایل اصلی خودکشی دانستند. این پژوهش نیز مانند مطالعات قبلی سعی در تبیین علل خودکشی دارد. اما به

1 Homali

دلیل گسترده بودن جامعه مورد مطالعه و نادیده گرفتن زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مناطق مختلف، انتزاعی است. در این پژوهش تفاوتی بین ایلام و سیستان و بلوچستان دیده نشده است. اولی به مدت سه دهه، رتبه اول نرخ خودکشی را دارد و دومی همواره در رتبه آخر کشور بوده است. در ضمن متغیر فشار اجتماعی را بسیار ساده و غیرساختاری دانسته‌اند.

نبوی و مرادی انصاری (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «تلاش برای به رسمیت شناخته شدن: تبیین فرهنگی کنش خودکشی در ایلام» تلاش کردند با تحلیل فرهنگی، معنای کنش خودکشی را تفسیر کنند. آنها خودکشی را کنشی اعتراضی برای به رسمیت شناخته شدن توسط جمع می‌دانند. در بعضی موارد نیز خودکشی، کنشی رهایی‌بخش برای گریز از مشکلات و تنگناهاست.

زارع شاه‌آبادی و همکاران (۱۳۹۶) نیز در مقاله‌ای با عنوان «اقدام به خودکشی بین زنان آبدانان: انگیزه‌ها و شرایط» اقدام به خودکشی را راهی برای رسیدن به خواسته‌های خود می‌دانند که افراد از آن طریق سعی دارند به رفتارهای سلطه‌طلبانه، محدودیت‌ها، تهمت‌ها و بدبینی‌ها واکنش نشان دهند تا از جانب خانواده حمایت شوند و روابط تعامل محور را کسب کنند. دو پژوهش اخیر عمدتاً به تبیین کنش خودکشی پرداخته و به درستی آن را نوعی اعتراض برای به رسمیت شناخته شدن یا راهی برای برون‌رفت از مشکلات دانسته‌اند. این پژوهش‌ها با صحبت از فرهنگ قبیله‌ای تلاش دارند شرایط و زمینه را توضیح دهند. اما در این پژوهش‌ها توضیح داده نمی‌شود که چه چیزی در فرهنگ ایلات و طوایف هست که چنین تنگناهایی را به وجود می‌آورد. در ضمن چرا در برخی شهرهای ایلام یا کرمانشاه خودکشی زیاد است و در برخی دیگر خیر. دلیل این تفاوت‌ها در کجاست؟ از طرف دیگر خودکشی مردان در دهه اخیر را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ و آنها چه مشکلاتی را تجربه می‌کنند؟

دورکیم (۱۳۷۸) در پژوهش مبسوط «خودکشی»، این نوع کنش را در درون ساختارهای اجتماعی کشورهای اروپایی تحلیل کرده است. وی بر اساس مفاهیمی مانند انسجام، کنترل و بی‌هنجاری که در کتاب «درباره تقسیم کار» بیان کرده بود، چهار نوع خودکشی **خودخواهانه**^۱، **دیگرخواهانه**^۲، **خودکشی ناشی از نابهنجاری**^۳ و **خودکشی تقدیرگرایانه**^۴ را مورد مطالعه قرار

1 Egoistic
2 Altruistic
3 Anomic
4 Fatalistic

داد. به نظر او خودکشی خودخواهانه ناشی از ظهور فردگرایی در جامعه مدرن است. «خودکشی در جهت عکس میزان یکپارچگی مذهبی، یکپارچگی اجتماع خانوادگی و یکپارچگی نظام سیاسی تغییر می‌یابد» (۱۳۷۸: ۲۴۰). بدین ترتیب، پروتستان‌ها (به دلیل استقلال فردی در انجام وظایف مذهبی) نسبت به کاتولیک‌ها و زنان و مردان بیوه (به دلیل منزوی بودن) نسبت به زنان و مردان متأهل بیشتر مستعد خودکشی هستند. خودکشی دیگرخواهانه، ناشی از محو کامل فردیت در گروه است؛ مانند خودکشی زنان هندی بعد از مرگ شوهر. خودکشی ناشی از نابهنجاری بیش از دو مورد قبل برای دورکیم جذابیت دارد و آن را خصیصه بارز جامعه جدید می‌داند. علت این نوع خودکشی، ضعف پیوندهای فرد با جامعه است. در جوامع جدید «هستی اجتماع تحت انتظام عادات قرار ندارد؛ افراد دائماً در حال رقابت‌اند؛ انتظار آنها از هستی بسیار زیاد است، و در نتیجه دائماً طعمه رنج ناشی از عدم تناسب موجود میان تمایلات و خشنودی‌های خویش هستند» (آرون، ۱۳۷۲: ۳۶۶). دورکیم در اواخر فصل ۵ در زیرنویس، خودکشی تقدیرگرایانه را معرفی می‌کند. این نوع خودکشی از کنترل مفرط و افراط در نظم و قاعده ناشی می‌شود. اشخاصی به این نوع خودکشی اقدام می‌کنند که «آینده‌شان به طور بی‌رحمانه‌ای مسدود شده است و احساسات‌شان به شدت با نظامات و قواعد آزاردهنده سرکوب شده است» (دورکیم، ۱۳۷۸: ۳۳۱). دورکیم به این نوع خودکشی توجه نشان نمی‌دهد و می‌گوید امروزه این نوع خودکشی اهمیت کمتری دارد و تأکید بر آن را بی‌فایده می‌داند. دورکیم خودکشی‌های دیگرخواهانه و قدرگرایانه را خاص جوامع سنتی و غیرغربی می‌داند که هنوز با مدرنیته روبرو نشده‌اند.

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر، مردم‌نگاری است. مردم‌نگاری توصیفی عمیق و همه‌جانبه از جامعه مورد تحقیق است (جکسون، ۱۳۹۶؛ مارچسیون، ۱۳۹۲). جامعه مورد مطالعه این پژوهش، ایلات و طوایف زاگرس میانی است. در بخش تاریخی به ویژه در فرایند یکجانشینی، تمام ایلات مورد توجه قرار گرفتند، زیرا هدف درک فرایند یکجانشینی بود. اما برای فهم کنش خودکشی، مصاحبه‌شوندگان از میان ایلاتی انتخاب شدند که دیرتر یکجانشین شده‌اند. این ایلات عبارت بودند از: کلهر، گوران، ترکاشوند در کرمانشاه، کاکاوند، بیرانوند، گراوند و اولادقباد در لرستان و بالاگریوه، ملکشاهی و هلیلان در ایلام. فنون گردآوری داده‌ها در این تحقیق عبارتند از مشاهده مشارکتی و مصاحبه. از آنجایی که نویسندگان مقاله از ساکنان این ایلات و طوایف هستند،

تحولات ۳۰ سال اخیر زاگرس میانی را درک کرده و از نزدیک شاهد همه اتفاقات آن بوده‌اند. در مصاحبه‌ها نیز از اطلاع‌رسان‌ها استفاده شد. اطلاع‌رسان‌ها برای روش مردم‌نگاری بسیار مهم و تأثیرگذارند. آنها نه تنها بصیرت‌هایی برای موضوع مورد مطالعه فراهم کردند، بلکه منابع اطلاعاتی دیگری را معرفی و دسترسی به این منابع را تسهیل کردند. بر این اساس با ۱۵ نفر از افراد اقدام‌کننده به خودکشی و ۵ نفر از اعضای خانواده افراد خودکشی‌کننده مصاحبه شد که ۱۱ نفر از آنها زن و ۹ نفر مرد بودند.

در مردم‌نگاری شیوه تحلیل داده‌ها شکل یا مرحله واحدی ندارد و فرایندی است که از بیان مسئله تا گزارش‌نویسی اتفاق می‌افتد (Fetterman, 2010; Hammersly & Atkinson, 2007; Bogden & Taylor, 1988). در پژوهش حاضر، تحلیل داده‌ها با پیروی از مراحل سه‌گانه (تحلیل، تفسیر و گزارش‌نویسی) برپور^۱ (۲۰۰۵: ۱۰۹) انجام شده است: **مرحله اول** ۶ بخش دارد که عبارتند از: ۱- مدیریت داده‌ها: انبوهی از داده‌ها گردآوری و در بخش‌های ریز و قابل مدیریت سازماندهی شد. ۲- کدگذاری: به هر کدام از این بخش‌ها، کدهایی اختصاص داده شد. ۳- تحلیل محتوی: کدها به بخش‌های مختلف و کدهای ریزتر تبدیل گردید و در مواردی کدگذاری مجدد انجام شد. ۴- توصیف کیفی: ویژگی‌های کدها و بخش‌های جزئی‌تر آنها با دقت توصیف شد. ۵- استخراج الگوها: روابط میان کدها و زیرکدها در میان روندها، ساختارها و تعاملات مقایسه شدند و در تقابل با هم قرار گرفتند و در نهایت الگوهایی به دست آمد. ۶- طبقه‌بندی: داده‌ها به چهار دسته کلی یعنی نظام ایلات و طوایف، مدرنیزاسیون، خودکشی زنان و خودکشی مردان تقسیم شدند. **مرحله دوم**، تفسیر داده‌ها را شامل می‌شود، به طوری که تمام یافته‌ها در ارتباط با هم قرار گرفتند تا پدیده خودکشی در درون ساختارها توضیح داده شود. **مرحله سوم** نیز ارائه گزارش است.

یافته‌های پژوهش

ایلات و طوایف در سده‌های ۱۳ و ۱۴ خورشیدی

شیوه زیست یکجانشینی از دوران باستان تا حمله مغول در زاگرس میانی متداول بود. بعد از حمله مغول به دلایل مختلفی در بیشتر نواحی کشور، یکجانشینی جای خود را به کوچ‌نشینی داد (نک. لمبتون، ۱۳۶۲) و این مهم تا دوران پهلوی اول تداوم یافت. در دوره زندگی و قاجاریه،

1 Brewer

کوچ‌روی شیوه مسلط زندگی در زاگرس میانی بود (گلستانه، ۱۳۵۶). اما به مرور برخی ایلات و طوایف در همین دوره یکجانشین شدند. ایل زنگنه به دلیل حضور در امور حکومتی (در دوره‌های صفویه، زندیه و قاجاریه)، و ایل کلیایی به دلایلی نامعلوم، به مرور سازمان ایلی خود را از دست دادند یا اینکه کمرنگ شدند. اورامانات نیز همواره یکجانشین بود و سازمان ایلی نداشت (نک. سلطانی، ۱۳۸۱). در دوره قاجار از ۱۰ میلیون نفر جمعیت کشور، ۲/۵ میلیون نفر کوچ‌رو بودند که بیشتر در نواحی کوهستانی به ویژه نوار غربی و شمال غربی بودند (Sheil, 1856; Curzon, 1892). بر اساس گزارش‌های سیاحان غربی تنها نقاط شهری در ایلات کرمانشاهان و لرستان (شامل پیشکوه و پشتکوه؛ ایلام)، کرمانشاه و بروجرد بودند. شهر کرمانشاه توسط قاجارها رونق گرفت و ناحیه تجاری مهمی برای کسب درآمدهای گمرکی حکومت بود و با بافت مجاور رابطه ارگانیک نداشت. بیشتر روستاها نیز دارای سازمان اجتماعی ایلی بودند (نک. رابینو، ۱۳۴۳؛ گروته، ۱۳۶۹؛ سنجابی، ۱۳۸۰). اسکان اجباری و منسوخ شدن شیوه کوچ‌روی در سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ رخ داد. اما این سیاست، قهری و با زور اسلحه بود (بیات، ۱۳۷۳) و با سقوط حکومت پهلوی اول، بسیاری از ایلات دوباره کوچ‌روی را آغاز کردند. مورتنسن در سال ۱۳۲۰ خورشیدی نوشته است: «لرها [لک‌ها] همه کلبه‌های گلی را که به اجبار حکومت ساخته‌اند، رها کرده و رفته‌اند» (۱۳۷۷: ۱۱۳). ایلات کاکاوند، جلالوند، بالاوند، نورعالی، چاواری، اولادقباد، گراوند، کلهر، گوران، زوله، ترکاشوند، جمور، خزل، بالاگریوه (دریکوند، زینی‌وند، میر)، هندمینی، ملکشاهی و هلیلان در زمره این ایلات هستند و تا دهه ۴۰ و ۵۰ درگیر این نوع شیوه زیست بودند. نکته بااهمیت این است که مناطق مستعد خودکشی در ۳۰ سال گذشته، زیستگاه این ایلات بوده است. آنها تا اوایل دهه ۵۰ خورشیدی یکجانشین نشدند و اگر هم مجبور به این کار شدند، سازمان ایلی خود را تاکنون حفظ کرده‌اند. البته بدون شک نمی‌توان ادعای کلی درباره ابواب جمعی یک ایل مطرح کرد. برای مثال بخش‌هایی از ایل بهاروند در لرستان و ایل کرد (میر) در جنوب ایلام در فرایند اسکان عشایر (۱۳۰۸ خورشیدی) در شهرهای خرم‌آباد و آبدانان یکجانشین شدند، اما بخش‌هایی از آن کماکان به کوچ‌روی ادامه دادند. همچنین در زیستگاه ایل کاکاوند شهر هرسین وجود دارد که سابقه یکجانشینی کهنی دارد. علاوه بر این، افرادی از دو طایفه مظفرون و ولدوند که از ۷ طایفه بزرگ ایل کاکاوند هستند، با اسکان عشایر در دهه اول سده ۱۴ خورشیدی در شهر هرسین یکجانشین شدند، اما بخش‌هایی از جمعیت آنها تا دهه ۶۰ کوچ‌رو بودند. گاهی شهر در مرکز زیستگاه ایل قرار ندارد

و چه بسا در اطراف آن چندین شهر وجود داشته باشد، برای مثال ایل «اولادقباد» که از دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، به تدریج اسکان خود را شروع کرد، در شهرهای کوهدشت، هرسین، نورآباد، کرمانشاه و روستاهای زیستگاه خود در دره رود «بادآور»^۱ و «تنگ شیرز»^۲ سکنی گزید. در بطن این ایلات «ناهمزمانی‌های» مختلفی وجود دارد که ما را از هر گونه ادعای کلی و قطعی در مورد زمان و مکان اسکان یک ایل باز می‌دارد. پویایی زندگی اجتماعی و سیال بودن زندگی کوچ‌روان، احتیاط در این حوزه را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. با وجود این، با مروری بر زیستگاه ایلاتی که دیر یکجانشین شدند و شهرهای مستعد خودکشی، تطابق نسبی این دو عیان‌تر می‌گردد. در استان کرمانشاه شهرستان‌های هرسین، صحنه و کنگاور، زیستگاه ایلات کاکاوند، ایتیوند، زوله، جمور و ترکاشوند هستند. شهرستان‌های قصر شیرین، گیلانغرب و اسلام‌آباد غرب زیستگاه ایل کلهر هستند. شهرستان‌های نورآباد، کوهدشت، الشتر، خرم‌آباد، و پلدختر زیستگاه ایلات نورعالی، کاکاوند، ایتیوند، میربگ، چاواری، اولادقباد، پاپی، بیرانوند، حسونند، قلاوند، بالاگریوه و گراوند هستند. شهرستان‌های ایوان، چرداول، ملکشاهی، دره‌شهر، ایلام و به طور کلی شمال استان، زیستگاه ایلات کلهر، خزل، بالاگریوه، میر و ملکشاهی هستند. تطابق شهرستان‌های محل خودکشی با زیستگاه ایلاتی که با تأخیر ۵۰ ساله یکجانشین شدند و تاکنون سازمان ایلی خود را کمابیش حفظ کرده‌اند، ما را به این برداشت سوق می‌دهد که بخشی از دلایل خودکشی، در مقوله «یکجانشینی تأخیری» و مناسبات اجتماعی و فرهنگی ایلات منطقه قابل بحث و بررسی است.

یکجانشینی تأخیری به این معنی است که شیوه تولید کوچ‌روی دیر از بین رفته و به تبع، روساخت آن که سنت‌های ایلی است، تداوم بیشتری پیدا کرده و سازمان ایلی آنها حفظ شده است. سازمان اجتماعی ایلی، با سازمان اجتماعی یکجانشینی نوین متفاوت است و سنت‌های خاصی دارد که نیازمند توضیح بیشتری است. البته بیان همه سنت‌ها در این مقال نمی‌گنجد و ضرورت نیز ندارد. چهار مورد از آنها که با بحث مرتبط است، عبارتند از: نخست، در زاگرس میانی ایلیخان بزرگ وجود نداشته است و ایلات کوچک و پراکنده به صورت قطاعی در کنار هم قرار داشتند که نظام اجتماعی آنها سلسله‌مراتبی (ایل - طایفه - تیره^۳ - هوز^۱ - بنه‌مال^۲ / بنه‌کو^۳)

۱ رودخانه بادآور در شهرستان دلفان قرار دارد و از سرچشمه‌های سیمره است. این رودخانه در زبان لکی «بایور» Baivar نام دارد.

2 Sherez

3 Tira

تخمواره^۴ - خانوار) و مبتنی بر نظام خانواده و خویشاوندی بود. دوم «همالی» یا «هوَمالی»^۵ است که ویژگی‌هایی مانند جمع‌گرایی، رقابت (جمعی و نه فردی)، یاریگری، غیرت، آبرو و ستایش ناموس را شامل می‌شود. همالی در دنیای ایلات و طوایف نقش مؤثری داشت و در دشواری‌های زندگی کوچ‌روی به آنها کمک می‌کرد، به نحوی که حمایت گسترده‌ای نصیب اعضای گروه (تیره/ هوز/ مال) می‌شد. این حمایت‌ها شامل مجموعه وسیعی از امور از قبیل همکاری در دامداری، کشاورزی، منازعه، همسرگزینی و حفاظت از روح جمعی بود. رقابت ناشی از همالی به لحاظ میزان گستردگی متغیر بود. اگر ایل آنها با ایل مجاور درگیر می‌شد، رقابت در فضای دو ایل معنا پیدا می‌کرد. رقابت در سطحی پایین‌تر در میان طوایف یک ایل همین‌طور ادامه می‌یافت تا در سطح دو مال خود را نشان می‌داد و به‌طور معمول رقابت در سطوح پایین به حیات خود ادامه می‌داد. زیرا حوادث کلان و نیازمند رقابت برای ایل کمتر رخ می‌داد. نکته کلیدی در این رقابت، حفظ میراث و گذشته گروه بود و چشم‌اندازی برای آتیه تعریف نمی‌کرد. رقابت برای پیشرفت فردی و گشودن دنیاهای جدید، مفهومی مدرن است که با رقابت در فضای همالی کاملاً بیگانه است. سوم، «درون‌همسری» است که با این پژوهش ارتباط دارد. افراد به‌طور معمول همسر خود را به ترتیب از مال/ هوز/ تیره/ طایفه/ ایل انتخاب می‌کردند. برون‌همسری صرفاً در موقعیت‌های استراتژیکی مانند پیوندهای سیاسی، حل منازعه و خون‌صلح ممکن بود. نظام سلسله‌مراتبی مبتنی بر خویشاوندی، بنیانی برای درون‌همسری بود و مرزهای آن را تعیین می‌کرد. این ویژگی‌ها با هم سنخیت داشتند، زیرا ناموس‌پرستی و همالی همواره بر درون‌همسری صحنه می‌گذاشتند. چهارم، حدی از برابری و عدالت در میان زندگی کوچ‌روان نسبت به روستاییان و شهرنشینان وجود داشت. با اینکه خان‌ها و تشال‌ها از جایگاه بالایی برخوردار بودند، اما بقیه افراد ایل به لحاظ اقتصادی وضعیت تقریباً برابری داشتند. دلیل عمده آن بیماری‌های واگیردار و نبود انبار برای فروش مازاد محصول بود.

تأخیر در مدرنیزاسیون

اولین مواجهه ایرانیان با غرب در دوران صفویه رخ داد (فوران، ۱۳۷۷؛ کچویان، ۱۳۸۴). اما فرایندهای مدرنیزاسیون در ایران در دوره قاجاریه شروع شد. در زاگرس میانی شهر کرمانشاه به

1 Hooz
2 Benamal
3 Benako
4 Tokhmara
5 Hawmali

عنوان یک گره تجاری با نظام بین‌الملل متصل شد و بازار پرونتقی در آن به وجود آمد، اما با ایالات پیرامون خود ارتباطی نداشت و صرفاً یک «بازار باراندازی» بود. سایر مناطق زاگرس میانی تا دوره پهلوی اول از تیررس روندهای مدرنیزاسیون به دور بود. فریا استارک، در سال ۱۳۰۶ خورشیدی درباره این مناطق نوشته است: «برای آدمی خیلی لذت‌بخش است که گاهی نیز میان افرادی برود که زندگی ساده‌ای را پیشه خود ساخته‌اند، به این جهان گذران اعتنایی ندارند. این مردم همان قدر که در فکر تهیه وسایل معیشت نیستند، قصد بهره بردن از خود زندگی را نیز ندارند» (۱۳۶۴: ۶۴). در این دوره شهر ایلام بنا نهاده شد. کرمانشاه رشد بیشتری کرد و جمعیت قصبه‌های کرد، سنقر، قصر شیرین، صحنه، پاوه، ایوان، خرم‌آباد، هرسین، کنگاور، و الشتر به میزان بسیاری افزایش یافت. برخی از آنها به روستا-شهر تبدیل شدند. نورآباد دلفان یک دهه بعد در دشت «دُمایزه»^۱ بنا نهاده شد و قلعه کوه‌دشت به سکونتگاهی شهری تبدیل گردید. برخی زیرساخت‌های حمل و نقل مانند جاده هرسین-خرم‌آباد نیز آماده بهره‌برداری شد و دیوانسالاری رشد کرد. اما بازگشت عشایر به کوچ‌روی در سال ۱۳۲۰، روند مدرنیزاسیون در این مناطق را بسیار کند کرد. عمده‌ترین دلایل آن وجود سنت‌های دیرپای عشایری و حمله چندجانبه، مدت‌دار و خونین موسوم به «سرکوب لرستان» توسط تیمسار امیراحمدی و تیمسار شاه‌بختی در روند اسکان عشایر بود (نک. بیات، ۱۳۷۳) که آنها را با اغلب اقدامات رضاخان مخالف کرد. در حالی که سایر نواحی کشور تحت تأثیر اصلاحات رضاشاه پهلوی و دهه‌های ۳۰ و ۴۰ خورشیدی در دوره پهلوی دوم، دچار تغییرات زیادی در عرصه‌های مختلف شدند. اولین و تأثیرگذارترین مواجهه ایالات زاگرس میانی با مدرنیته در اصلاحات ارضی رخ داد. با اصلاحات ارضی و ملی شدن مراتع و واگذاری زمین به زارعان نسق‌دار، کوچ‌روی دشوارتر از قبل شد و مظاهر رفاه و شهرنشینی جذابیت‌های خود را نشان داد. بنابراین روستانشینی و مهاجرت روستا به شهر در این مقطع رونق گرفت. در سال ۱۳۴۵ خورشیدی، جمعیت شهری استان کرمانشاه ۳۷/۹ درصد بود که در سال ۱۳۷۵ به ۶۱/۷ درصد افزایش یافت. اغلب مهاجران سعی کردند در شهرهای جدید هویت‌های سنتی (ایل - طایفه - تیره - هُوز - مال / بنه‌مال) خود را حفظ کنند. نتیجه این تلاش در قالب محلات شهری، شکل فضایی پیدا کرد و محلات همگونی به لحاظ ایل و طایفه شکل گرفت.

در این بازه زمانی محدود یعنی از اصلاحات ارضی تا بروز خودکشی در اواخر دهه ۱۳۶۰ خورشیدی، سه استان کرمانشاه، لرستان و ایلام با بیشترین مظاهر مدرنیته آشنا شدند. آموزش عمومی در این دهه به سطح همه‌گیری رسید. دانشگاه رازی در سال ۱۳۵۱، دانشگاه ایلام در سال ۱۳۵۵ و دانشگاه لرستان در سال ۱۳۵۶ تأسیس شد. زیرساخت‌های حمل و نقل، نواحی شهری و روستایی را به هم متصل و تولید انبوه اتومبیل، رفت و آمد را آسان کرد. رسانه رادیو در طول دهه ۵۰ و تلویزیون نیز در دهه ۶۰ و ۷۰ همگانی شد. «در طول دهه ۷۰ مانند سایر نواحی کشور، جمعیت زاگرس میانی با رسانه‌های جدیدتری چون موبایل، لوح فشرده، کامپیوتر و اینترنت آشنا شدند و آنها را برای استفاده روزمره به کار گرفتند» (نک. قلی‌پور، ۱۳۸۴).

بخشی از جمعیت جامعه مورد مطالعه این پژوهش در کمتر از دو دهه از درون دنیایی کاملاً سنتی به درون مدرنیسمیون سریع و شتابان پرتاب شدند. «آنها از گذشته خود جدا نشده بودند یا بحرانی در نظام معرفتی‌شان به وجود نیامده بود که به صورتی کاملاً ناگهانی با مدرنیته برخورد کردند» (جمشیدی‌ها و قلی‌پور، ۱۳۸۹: ۹۵). نکته جالب توجه این است که ایلات و طوایف نیز به طور کامل و یکباره با دنیای سنت قطع ارتباط نکردند، بلکه این فرایند تدریجی بود و اکنون نیز مناطق دورافتاده‌ای وجود دارند که گویا هنوز در دوره قاجار زندگی می‌کنند. زندگی اجتماعی، محل حضور ساختارهای سنتی و نوین به طور همزمان است. در چنین فضایی است که می‌توان شرایط بروز ناملایمات و فضای ناگوار موجد خودکشی را مطالعه کرد. آمارها بیانگر آن است که میزان خودکشی زنان از اواخر دهه ۶۰ خورشیدی تا اواسط دهه ۸۰ بسیار زیادتر از مردان بوده است. اما به مرور زمان در دهه ۹۰، خودکشی مردان پیشی گرفته است (وزارت کشور، معاونت اجتماعی، ۱۳۹۸). بنابراین با دو نوع خودکشی «زنانه» و «مردانه» مواجه هستیم که هر کدام سازوکار متفاوتی دارند.

خودکشی زنان

جامعه‌پذیری در نزد ایلات و طوایف از طریق ریش‌سفیدان، قصه‌گویان (پاچاوشان)^۱ و فولکلور صورت می‌گرفت. «شاهنامه‌خوانی نیز نقش مؤثری در این روند داشت» (سنجابی ۱۳۸۰) که در زمستان‌ها (در قشلاق) بازخوانی می‌شد. بخش دیگری از فرایند جامعه‌پذیری به صورت عملی و با حضور فعال در عرصه‌های کار و زندگی طی می‌شد. محتوی قابل انتقال در این فرایند،

1 Pachavashan

سنت‌های ایلی، خاطرات قهرمانان و داستان‌های اعضای ایل و طایفه بود. علاوه بر این، مهارت‌های لازم برای کوچ‌روی نظیر چوپانی، شناخت اقلیم، رزم‌آوری، فرآوری لبنیات، پشم‌چینی و پشم‌ریسی نیز به طور عملی آموزش داده می‌شد. مجموع این آموزه‌ها در راستای پاسداشت میراث (درون‌همسری، همالی، حفظ آبرو، یاریگری و رقابت، شناخت نظام خانواده و خویشاوندی طایفه و سلحشوری) و زندگی عملی بود. در این آموزه‌ها جایی برای فردیت و طرح افکندن برای زندگی شخصی وجود نداشت. در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ خورشیدی، نسل والدین در چنین فضایی جامعه‌پذیر شده بودند و شیوه دیگری از بودن در جهان را نمی‌شناختند. اما فرزندان آنها به لحاظ جامعه‌پذیری وضعیت متفاوتی داشتند. به تدریج مراجع انتقال دانش مانند ریش سفید، قصه‌گو و شاهنامه‌خوان جایگاه خود را از دست دادند و با سرعت برق و باد به قعر تاریخ پیوستند. آموزش عمومی (مدارس و دانشگاه‌ها)، سینما و تلویزیون جایگزین آنها شدند و آموزش‌های نظری نیز در مقیاسی گسترده جای آموزش‌های عملی را گرفتند. نکته جدی و تراژیک این ماجرا، تضاد محتوی جامعه‌پذیری جدید با محتوی جامعه‌پذیری ایلی بود. در دنیای ذهنی نسل جدید (فرزندان) موفقیت فردی جای نگهداشت میراث جمعی، کسب منزلت جای همالی، برون‌همسری جای درون‌همسری و انتخاب سبک زندگی دلخواه جای شیوه زندگی نیاکان را گرفت.

جامعه‌پذیری فرزندان شرایط تولد «انسان نوینی» را فراهم کرد که مایل به تجارب فردی، انتخاب شیوه زندگی دلخواه، آزادی در انتخاب لباس، آزادی در ابراز عقاید، آزادی در مدیریت بدن، عشق رمانتیک، آزادی در انتخاب همسر و انتخاب شغل مورد علاقه و متناسب با تحصیلات خود بود. تضادهای این دو ساختار به مرور در نوع پوشش بروز کرد.

«هنگام بیرون رفتن از خانه، خانواده درباره نوع پوشش به ویژه رنگ لباس حساسیت داشتند. بارها توسط برادرانم به خاطر اینکه فلان لباس یا فلان رنگ را پوشیده‌ام، مورد اهانت قرار گرفتم. در صورتی که به لباس معمولی بود و تو تلویزیون همه بازیگر می‌پوشیدند» (خانم ۴۷ ساله، اقدام به خودکشی، ایل کاکاوند، ساکن شهر هرسین).

آزادی در انتخاب نوع پوشش، طلیعه‌های این تضاد بود که برای دختران به مراتب سخت‌تر از پسران بود. به تدریج تضاد واقعی به طور جدی در انتخاب همسر بروز کرد. شهرنشینی و مراد به گروه‌های اجتماعی متفاوت (ایلات و طوایف) و شهرنشینان، یا حضور در دانشگاه، زمینه‌آشنایی را برای فرزندان فراهم کرد. آنها بر اساس آموزه‌های نوین معتقد بودند که حق

انتخاب دارند و می‌توانند شریک زندگی خود را به دلخواه انتخاب کنند. اما با کمال ناباوری با مانع جدی «درون‌همسری» روبرو شدند. خصیصه‌ای که تخطی از آن برای خانواده یا هویت‌های کلان‌تر مانند هوز، تیره یا طایفه «تابو» بود و گناهی نابخشودنی تلقی می‌شد. آنها متوجه شدند که حتی حق ندارند بدون اجازه عاشق شوند و باب آشنایی با کسی را باز کنند. هویت جمعی باید تمام آینده آنها را تعیین می‌کرد. این امر احساس از خودبیگانگی و بی‌قدرتی عظیمی را برای آنان به وجود آورد.

«در کوچک‌ترین کار آدم دخالت می‌کردند. حق هیچ‌گونه مالکیتی بر جسم و جان خودت نداشتی. برای ازدواج که بدتر. همه نظر می‌دادند. خلاصه اوضاعی بود. خدا را شکر الان مردم بهتر شدن و به این چیزا گیر نمی‌دن. اما بعضی جاها هنوز اینطورین» (خانم، ۴۷ ساله، طایفه گراوند).

در اینجا متغیر جنسیت اهمیت زیادی داشت. پسران وضعیت بهتری نسبت به دختران داشتند. آنها امکان دوری از خانواده و قدرت چانه‌زنی بیشتری داشتند. اما دختری که دربارهٔ انتخاب همسر صحبت می‌کرد، به عنوان «رودار» شناخته می‌شد. در چنین فضایی (که باب آشنایی قبل از ازدواج، سبک پوشش خارج از عرف و برون‌همسری به رسمیت شناخته نشده بود) نوعی فشار اجتماعی بر اعضای گروه وارد می‌شد که ناشی از «روح جمعی» و قواعد آن بود. روح جمعی که همبستگی اجتماعی، ویژگی مشخص آن بود و از اعضاء تبعیت می‌طلبید. افرادی که به هر دلیل از این قواعد تخطی می‌کردند، با مجازات گروه روبرو می‌شدند. اینجا بود که «همالی» وجه ویرانگر خود را به افراد نشان داد. بدین معنا که فرد خاطی فقط برای زندگی خود تصمیم نگرفته بود، بلکه قواعد جمع را نادیده گرفته و آبروی مال و هوز را برده بود. در این صورت، والدین فرد مذکور و خود وی باید روح آزاده‌شده جمعی را ترمیم می‌کردند. ما شاهد بودیم که آنگ اجتماعی «رودار» همراه همیشگی برخی از افراد بود. زیرا مثلاً یک رقیب عشقی حسود و سیمج از درون هُوز مطالبی را به غلط درباره معشوق خویش مطرح کرده بود. فضای توصیف‌شده برای زنان و دختران هر گونه آزادی عملی را، که معنای مدرن داشت، منع کرده بود. ناگفته نماند کسانی که به هر دلیلی سبک زندگی سنتی و درون‌همسری را رعایت کردند، به سلامت از این دوران فشار و رنج مصون ماندند. اما با دیگران مماشاتی صورت نگرفت. کنش خودکشی واکنشی به این شرایط ناگوار بود و به صورت‌های مختلف نظیر افسردگی، اقدام به خودکشی، خودسوزی با نفت در زمستان، حلق‌آویز کردن کردن در تابستان،

سم خوردن در فصل بهار، قرص و گچ خوردن در فصول مختلف خود را نشان داد. تباهی و سیاهی، سایه شوم خود را گسترانده بود. والدین فرزندان را عاصی و ناخلف می‌دانستند. فرزندان نیز والدین را موجوداتی انعطاف‌ناپذیر، بی‌گذشت و سنگدل تلقی می‌کردند. غافل از اینکه هر دو قربانی تضاد دو دنیای ناهمسان بودند. خودکشی اعتراض بزرگ و دامن‌گیری بود که به مدت دو دهه جان‌های بسیاری را به ورطه نابودی کشاند؛ صدایی سهمناک که اوایل شنیده نمی‌شد. خودکشی مفری برای رهایی از بن‌بست‌هایی بود که زنان و دختران در آن مقطع زمانی آن را آخرین راه‌حل می‌دانستند. افراد «در نبود جایگزینی بهتر به افراطی‌ترین پناهگاه در مقابل مصیبت‌های زندگی خصوصی روی می‌آورند» (مارکس، ۱۳۸۷: ۹۳). دو دهه اعتراض دختران بالاخره جامعه را به سوی مدارا سوق داد. در ضمن نسل قربانی، خود در اواسط دهه ۹۰ قدرت گرفت و روزگار تباهی را که پشت سر گذاشته بود، به یاد داشت. مساعدت آنها و تغییرات فشرده ناشی از رسانه‌های دیجیتال در دهه ۹۰، به تدریج تنوع سبک زندگی، انتخاب پوشش و برون‌همسری را به جامعه حقه کرد، اما این تناقض ساختاری همچنان در مقیاسی اندک جان می‌ستاند. زیرا زوال هیچ چیز در جهان راحت نیست و با دشواری و به تدریج اتفاق می‌افتد.

بدین ترتیب باید خودکشی زنان را در کدام گونه خودکشی جای داد؟ با توجه به آنچه مطرح شد، در سپیده‌دمان بروز خودکشی زنان و دختران جوان (دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ خورشیدی) الگوها و هنجارهای متفاوتی برای رفتار وجود داشت که برخی از آنها ایلی و برخی نوین بودند. در نگاه اول، نوعی بی‌نظمی در تعدد هنجارها ما را به سوی خودکشی ناشی از نابسامانی هنجاری سوق می‌دهد. اما این برداشت شتابزده است و نیازمند توضیح بیشتری در این حوزه است. با اینکه تعدد هنجارها وجود داشت، اما برخی از آنها جایگاه برتر و فرادستی داشتند. عاملان^۱ سنت‌های ایلی، مرجع قدرت و تصمیم‌گیری و میراث‌دار سنت‌های نیاکان بودند. از این رو، این سنت‌ها سلطه بلامنازعی در مناطقی داشتند که «یکجانشینی تأخیری» را تجربه کردند و تلاش داشتند انتظام‌بخشی سابق خود را ساری و جاری کنند. بدین ترتیب، در مورد سبک زندگی و انتخاب همسر سنت‌های ایلی مرجعیت داشتند. وجه ممیزه خودکشی زنان، ناتوانی در مواجهه با ساختارهای کلان سنتی بود که به اموری طبیعی و بدیهی تبدیل شده بودند. ساختارهایی که سبک زندگی نوین را نمی‌شناخت و تحمل آن را نداشت. در این وضعیت،

تبعیت از الگوهای نوین نابخشودنی به نظر می‌رسید. درون‌همسری و همالی بر حقانیت خود اصرار داشتند. قدرت والدین و اصرار آنها در نگهداشت سنت‌های ایلی آنها را به موانعی صلب و متجسد تبدیل کرد که نفوذناپذیر و عبورناپذیر بودند. آنها سرنوشت محتوم فرزندان بودند و تقدیر آنها را رقم می‌زدند. بدین ترتیب این نوع خودکشی، «نابهنجار-تقدیرگرایانه»^۱ بود. به طوری که هم اجبارهای سنت‌های ایلی را داشت که افراد همه راه‌ها را مسدود تلقی کردند و هم مجموعه‌ای از هنجارهای مدرن که زندگی آنها را راهبری می‌کرد.

خودکشی مردان

میزان خودکشی مردان از اواسط دهه ۱۳۸۰ خورشیدی بر خودکشی زنان پیشی گرفت (معاونت اجتماعی استانداری کرمانشاه، ایلام و لرستان، ۱۳۹۹). منطق این نوع خودکشی در درون همان ساختار خودکشی زنان قابل فهم است، اما هم حوزه‌های آن متفاوت است و هم عناصر دیگری از سنت‌های ایلی در آن دخیل هستند. کوچ‌روان زاگرس مرکزی تا حدودی نسبت به ساکنان شهر و روستا زندگی برابرگرا و آزادانه‌تری داشتند. دلیل آن به ماهیت زندگی کوچ‌روی مرتبط است. سرمای شدید و بیماری و آگیردار امکان نگهداشت مداوم دام را از بین می‌برد و انباشت سرمایه را ناممکن می‌کرد. افرادی هم که مهارت و پشتکار داشتند، در کمتر از ۳ سال می‌توانستند گله‌ای از احشام را فراهم کنند. بعد از یکجانشینی گسترده در دهه‌های ۱۳۴۰، ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ خورشیدی این حداقل برابری، کماکان حفظ شد و روندهای اقتصادی سبب تولید نابرابری در شهرهای میانی (اسلام‌آباد، هرسین، نورآباد، دره‌شهر، کوه‌دشت و ...) نشد یا حداقل شکل فضایی پیدا نکرد. اما در کلانشهر کرمانشاه و شهرهای خرم‌آباد، ایلام و بروجرد نابرابری به صورت حاشیه‌نشینی ظاهر شد. برای مثال کرمانشاه در اواخر دهه ۵۰، چهار محله حاشیه‌نشین کولی‌آباد، جعفرآباد، شاطرآباد و دولت‌آباد را داشت (نک. قلی‌پور، ۱۳۹۳). در شهرهای اخیر نابرابری میان ساکنان قدیمی و مهاجران مشاهده می‌شد، ولی در میان مهاجران حدی از برابری وجود داشت. آنها به لحاظ اقتصادی در مشاغلی مانند دست‌فروشی، پیلهوری، کشاورزی (تابستان برای برداشت محصول به روستا رجعت می‌کردند) و کارگری (فصلی) مشغول به کار بودند. بنابراین به لحاظ شیوه معیشت با همگان خود تا حدودی برابر بودند. آنها با اینکه فقیر بودند، اما نابرابری حادی در میان خویش نداشتند. فقر به تنهایی عامل شکست و

بروز شرایط ناامیدکننده نیست. این نابرابری است که زیست اجتماعی را تحمل‌ناپذیر می‌کند. والدین کمابیش در شرایطی با حد قابل قبولی از نابرابری، دوران میان‌سالی خود را به پایان بردند و اکنون سالمند هستند. اما فرزندان آنها سرنوشت متفاوتی داشتند و به دو گروه تقسیم شدند: در گروه نخست، برخی به استخدام نهادها و سازمان‌های دولتی درآمدند و برخی نیز پزشک، مهندس و وکیل شدند. در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ خورشیدی، تحصیلات امکان بیشتری را برای «تحرک اجتماعی» فراهم می‌کرد. این گروه از افراد توانستند پایگاه فرودست خود را به متوسط و در موارد نادری به طبقات بالا ارتقا دهند. گروه دوم نیز افرادی هستند که از این روند جا ماندند و نتوانستند درآمد پایداری داشته باشند. وضعیت آنها زمانی قابل فهم‌تر خواهد بود که در مناسبات اقتصادی ناشی از نئولیبرالیسم و فرهنگ آن در کشور دیده شوند. این سیاست‌ها بعد از پایان جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۸ خورشیدی آغاز شد (اباذری و ذاکری، ۱۳۹۷) و با خصوصی کردن خدمات عمومی (آموزش، بهداشت و ...) و عمق بخشیدن به نابرابری، وضعیت این افراد بدتر گردید. این سیاست‌ها در اشکالی مانند بیکاری، فقیرسازی، حاشیه‌نشین‌سازی و سوداگری فراگیر ظهور کرد. داده‌های جدول (۱) نشان می‌دهد که در دو سرشماری ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵ خورشیدی، وضعیت بیکاری سه استان در مقایسه با ۳۱ استان دیگر کشور مناسب نیست. در سال ۱۳۹۵ حدود ۲۶ درصد جمعیت فعال بالای ده سال کرمانشاه بیکار مطلق هستند.

جدول (۱): آمار بیکاری جمعیت فعال ۱۰ ساله و بیشتر در سه استان کرمانشاه، لرستان و ایلام در دو

سرشماری ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵ خورشیدی

استان	۱۳۸۵		۱۳۹۵	
	نرخ بیکاری	رتبه در کشور	نرخ بیکاری	رتبه در کشور
کرمانشاه	۱۶/۵	۱	۲۶	۱
لرستان	۱۶/۲	۲	۱۳	۹
ایلام	۱۳/۶	۵	۱۱/۶	۱۳
میانگین کشوری	-	-	۱۲/۴	-

منبع: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان‌های آذربایجان غربی و اصفهان، ۱۳۸۷ و ۱۳۹۸ خورشیدی

بدین ترتیب جمعیت شرق استان کرمانشاه به دلیل بیکاری در ۲۵ سال گذشته همواره سیر نزولی داشته است (آمایش سرزمین، مجلد جمعیت‌شناسی، ۱۳۹۶). آنها به کرج، شهریار و تهران مهاجرت می‌کنند. شهر کرمانشاه ۳۴ محله حاشیه‌نشین دارد که ۱۳ مورد آن در وضعیت حاد

قرار دارند (تدبیر شهر، ۱۳۸۲). بر اساس سرشماری ۱۳۹۵، جمعیت محلات حاشیه‌نشین شهر کرمانشاه ۳۰ درصد است.

همزمان با این تغییرات، از اوایل دهه ۱۳۸۰ خورشیدی مصرف‌گرایی در کشور رشد کرد. فضاهای مصرف مانند مرکز خرید، پلازا، و پالادیوم شهرهای بزرگ را درنوردیدند و انواع کالاها را به نمایش گذاشتند. مصرف‌گرایی، نیازها و توقعات، افراد را وسوسه می‌کند. آنها اغلب رؤیای دسترسی به جشن بی‌پایان مصرف را در سر می‌پروراندند. سبک زندگی ساده دهه ۶۰ به تدریج به سوی تجملاتی شدن پیش رفت. نوع مبلمان، مدل ماشین، سفرهای تفریحی، لباس‌های مارک‌دار، خانه‌های لوکس و کلاس‌های ورزشی و هنری مختلف برای فرزندان به مسابقه و رقابت بی‌پایانی برای نمایش ثروت افراد تبدیل شد. مردم در دوره‌های خانواده‌گویی، مناسک (سوگ، ازدواج و تولد) و سایر حوزه‌های عمومی توانایی مالی خود را به نمایش می‌گذارند. علاوه بر این، شبکه اجتماعی اینستاگرام به سائیتی برای جشن بی‌پایان مصرف تبدیل شده است. در حالی که جامعه توان برآوردن نیاز و ارتقای وضعیت بسیاری از افراد را ندارد. به بیان دیگر، همگان به مشاغل دولتی دست نمی‌یابند و امکان اشتغال برای ۲۶ درصد جمعیت فعال ۱۰ سال به بالا دشوار است و این گروه توانایی تشکیل خانواده، یا اداره آن و رقابت در فضای مصرف را ندارند. در این شرایط جمعیت بازمانده از فرصت‌ها به لحاظ سرنوشت به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نخست، کسانی هستند که سابقه یکجانشینی طولانی دارند، فاقد سازمان اجتماعی ایلی هستند و فردیت، نقش پررنگ‌تری در زندگی آنها دارد. عدم دسترسی به فرصت‌ها برای آنها نوعی شکست فردی است. آبروی کسی را به خطر نمی‌اندازند و مورد شماتت «دیگران» نیز قرار نمی‌گیرند. گروه دوم، افرادی هستند که سازمان اجتماعی ایلی دارند. «همالی» جزو جدایی‌ناپذیر زندگی اجتماعی آنهاست و همیشه با افراد درون مال، هوز و تیره مقایسه می‌شوند. آنها با بیکار شدن و نداشتن پایگاه اقتصادی نتوانستند میراث نیاکان را استمرار بخشند و مایه سرشکستگی خانواده هستند. خانواده‌هایی که تا دو دهه اخیر برابر بودند، اکنون باید در وضعیت فرودست‌تری قرار گیرند و سرزنش شوند. وضعیت فرودست آنان پنهان نمی‌ماند و به اشکال مختلف در فضاهای مختلف بروز می‌کند. «مناسک سوگ، مهم‌ترین سایت و تجلی‌گاه نمایش ثروت و همالی است» (قلی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۴۲-۱۴۰). مدل ماشین، زیورآلات، نوع پوشش و شغل عناصر نمایش آن هستند. در این مراسم «قاری»^۱ نقش مهمی دارد. وی فردی

است که تمام افراد طایفه را می‌شناسد و با بلندگو جایگاه اجتماعی‌شان را مورد خطاب قرار می‌دهد. فرودستانی که در سنت‌های ایلی زندگی می‌کنند و چیزی برای عرضه در این نمایش مرگبار ندارند، هر روز توسط جمع مؤاخذه می‌شوند. آنها بی‌همال، بی‌غیرت، ناتوان و سربار در نظر گرفته می‌شوند. اعضای خانواده مانند والدین، همسر یا حتی فرزند به شکل‌های مختلف پدر را شماتت می‌کنند، زیرا عمده تقصیرها متوجه اوست که در رفاه اعضای خانواده کوتاهی کرده است.

«کم یا زیاد زندگی می‌گذره، این تازه به دوران رسیده‌ها اعصاب آدم را خُرد می‌کنند. هر چیزی که می‌خرند سریع به رخ می‌کشند. بچه‌های ... نان نبود بخورند. تو زمین‌های ما «دوگت کالی»^۱ می‌کردند. الان برو وضعشونو ببین. آدم حیران می‌مونه. الان ما را لایق تعامل نمی‌دانند. روز نیست من سرکوفت اینا را نخورم. منو برادرما نتونستیم آبروی خانواده را حفظ کنیم» (حسین، ۴۷ ساله، طایفه سیه سیه^۲ از ایل کلهر).

علاوه بر پدر همه اعضای خانواده تحت فشار جمعی قرار دارند. جمعیت زیادی در چنبره این فشارها و تناقضات گرفتار هستند. آنها چشم‌اندازی برای بهبود اوضاع ندارند، زیرا فرصت‌های اشتغال و کسب و کار محدود است. بسیاری از این نوع خانواده‌ها برای رهایی از این وضعیت به کرج، شهریار و جنوب تهران مهاجرت کردند. اما آنهایی که باقی ماندند، هر روز این فشارها را تحمل می‌کنند. برخی از آنها مقاومت کمتری نشان می‌دهند یا فشار بیشتری را احساس و به ناچار خودکشی می‌کنند. اقدام به خودکشی در این گروه از افراد، آخرین پناهگاه برای «رهایی» از ناتوانی و سرکوفت است.

اکنون باید به این سؤال پاسخ گفت که خودکشی مردان از کدام نوع است؟ در اینجا با وجود حضور سنت‌های ایلی، تفاوت فاحشی با خودکشی زنان وجود دارد که این نوع خودکشی را متفاوت می‌کند. نخست، به جای حوزه درون‌همسری و انتخاب سبک زندگی، اشتغال و کسب درآمد مطرح است. سازمان اجتماعی ایلی در خودکشی زنان، برون‌همسری و نوع متفاوتی از سبک زندگی رایج را شایسته نمی‌دانست و اجبار زیادی بر خاطیان اعمال می‌کرد. در حالی که خودکشی مردان، نه تنها ممنوعیت و محدودیتی برای کسب درآمد و انواع آن وجود ندارد، بلکه دسترسی به

۱ نوعی از مزارعه است که در آن مالک و زارع به نسبت سهم مشارکت در زمین‌های دیم، هر کدام ۵۰ درصد از محصول را می‌برند.

2 Sia Sia

منابع اقتصادی تشویق نیز می‌شود. وجه ایجابی آن در تقابل کامل با وجه سلبی خودکشی زنان قرار دارد. وجه سرزنش‌گر آن متوجه کسانی است که در این بازی نیستند و در مسابقه کسب ثروت دهه‌های اخیر جا مانده‌اند. در اینجا مقوله «سرزنش قربانی» مطرح است. هیچ انتقادی از جانب سنت‌های محلی و باقی‌مانده از شیوه زیست کوچ‌روی، متوجه ساختارهای نابرابر اقتصادی نیست. آنها اتهام خود را متوجه قربانیان این مسابقه ناعادلانه ثروت و مصرف می‌کنند.

نکته دوم این است که مجموعه الگوهای رفتاری و هنجاری خاصی در فضای اجتماعی زاگرس میانی سلطه ندارد و همه حضور همزمانی دارند. انضباط و انتظام خاصی بر رفتار افراد حاکم نیست. میل به مصرف و کسب ثروت، هدفی رایج در زندگی روزمره است. ناتوانی در مهار تمایلات و فشار هنجار سنتی و مدرن برای رقابت و سرزنش بازندگان، شرایط ناامیدی، افسردگی، و اقدام به خودکشی را فراهم می‌کند. این نوع خودکشی، «نابهنجار-خودخواهانه» است. «در این نوع خودکشی جامعه بر احساسات خاص فردی نظارت ندارد و بدون مراقبت این احساسات را به حال خود رها می‌کند» (دورکیم، ۱۳۷۸: ۳۰۷). تنها نظارت آن مربوط به بخش سنت‌های ایلی است که آن هم رقابت را تشویق می‌کند و به احساسات و نیازهای ناشی از مصرف مجال می‌دهد. در واقع، وجه ریاضتی و قناعت آن بسیار کم‌رنگ است.

نتیجه‌گیری

خودکشی کنشی ویرانگر است که بیانگر ناملایمات و تنگناهای زندگی است. خودکشی به خودی خود، توضیح‌دهنده چیزی در جهان نیست، اما بستری است که از طریق آن می‌توان به وضعیت ساختارهای اجتماعی پی برد. با تغییر در روندها و شرایط اقتصادی و اجتماعی، ماهیت و نوع خودکشی نیز تغییر می‌کند. دلیل واحد و یکتایی برای خودکشی وجود ندارد و برای درک کنش آن، بررسی ساختار و شرایط اجتناب‌ناپذیر است. همچنین در زمان‌های تاریخی مختلف، صورت‌بندی و ماهیت متفاوتی پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد بیان دلایلی مانند افسردگی، ناامیدی، خشونت، اعتیاد و سایر آسیب‌های اجتماعی برای تبیین خودکشی، نوعی ساده‌سازی است و نیازمند تحلیل عمیق‌تری است. در این مقاله تلاش کردیم نظام‌های هنجاریبخش زاگرس میانی در سده‌های معاصر را بررسی کنیم تا از این طریق به درک عمیق‌تری از شرایط بروز خودکشی برسیم. شیوه زیست کوچ‌روی در اوایل دهه ۱۹۵۰، در بیشتر مناطق زاگرس میانی از بین رفت. بنابراین در این مناطق، تأخیر ۵۰ ساله‌ای در یکجانشینی وجود داشت. این امر سبب تداوم

سنت‌های اجتماعی و فرهنگی ایلی شد. همزمان با این مهم، الگوهای رفتاری نوینی از طریق تغییر در شیوه زیست و آموزش‌های عمومی و رسانه‌های نوین پدید آمد. تسلط بلامنازع سنت‌های ایلی در دهه‌های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ در نزد والدین و تضاد آنها با الگوهای نوین، سبب بروز تضادهایی در سبک زندگی برای زنان و دختران شد. خودکشی زنان در این فضا رخ داد و در سنخ خودکشی «نابهنجار-تقدیرگرایانه» قرار داشت. بعد از سه دهه، تغییراتی در ساختارهای اقتصادی جامعه مورد مطالعه پدید آمد که نابرابری و رشد بیکاری از آن جمله است. ملازم با آن، تغییرات در سبک زندگی رخ داد و مصرف‌گرایی در جامعه همه‌گیر شد. دامن زدن به تمایلات مصرف‌گرایانه، نمایش ثروت و مکنت در مناسک و ناتوانی برخی در این مسابقه بی‌سرانجام همراه با ناتوانی ساختاری در دسترسی همگان به فرصت‌ها، زمینه را برای ناامیدی، افسردگی، اقدام به خودکشی و خودکشی فراهم می‌کند. این نوع خودکشی در زمره خودکشی «نابهنجار-خودخواهانه» است. ناتوانی جامعه در پاسخگویی به این تمایلات برای برخی گروه‌های اجتماعی همراه با فزونی الگوهای رفتاری و انتظام‌بخش و نابسامانی آنها در کنترل تمایلات لجام‌گسیخته، مردان را به سوی خودکشی سوق داد. زیرا مردان مسئولیت بیشتری در اقتصاد خانواده دارند و ناتوانی در این زمینه، سرزنش‌ها را متوجه آنها می‌کند.

منابع

- آرون. ریمون (۱۳۷۲). مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام. تهران: فروزان.
- اباذری. یوسف و ذاکری. آرمان (۱۳۷۹). سه دهه همنشینی دین و نئولیبرالیسم. وبسایت نقد اقتصاد سیاسی.
- استارک. فریا (۱۳۶۴). سفری به دیار الموت، لرستان و ایلام. ترجمه علی محمد ساکی. تهران: علمی فرهنگی.
- بیات. کاوه (۱۳۷۳). عملیات لرستان (اسناد سرتیپ محمد شاه‌بختی). تهران: شیرازه.
- جکسون. مایکل (۱۳۹۶). تجربه‌گرایی رادیکال (درباره کار و نوشتار اتنوگرافیک). گردآوری و ترجمه اصغر ایزدی جیران. تهران: تیسرا.
- جمشیدی‌ها. غلامرضا و قلی‌پور. سیاوش (۱۳۸۹). مدرنیته و خودکشی زنان و دختران لک. بررسی مسائل اجتماعی ایران. ۱(۱). ۷۹-۱۰۶.
- دورکیم. امیل (۱۳۷۸). خودکشی. ترجمه نادر سالارزاده. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- رابینو. یاسنت (۱۳۴۳). گزارشی از بازرگان و جامعهٔ شهر و ایالت کرمانشاه. ترجمه فربرز همزه‌ای. کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- زارع شاه‌آبادی. اکبر. شفیع‌نژاد. مجتبی و مداحی. جواد (۱۳۹۶). اقدام به خودکشی بین زنان آبدانان: انگیزه‌ها و شرایط. زن در توسعه و سیاست. ۱۵(۳). ۴۴۶-۴۲۷.
- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (۱۳۸۷). رتبه‌بندی استان‌های کشور بر اساس برخی شاخص‌های آماری در سال ۱۳۸۵. استانداری آذربایجان غربی.
- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (۱۳۹۸). رتبه‌بندی استان‌های کشور بر اساس برخی شاخص‌های آماری در سال ۱۳۹۵. استانداری اصفهان.
- سلطانی. محمد علی (۱۳۸۱). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان: ایلات و طوایف کرمانشاهان. تهران: سها.
- سنجایی. علی‌اکبرخان (۱۳۸۰). ایل سنجایی و مجاهدت‌های ملی ایران. تحشیه دکتر کریم سنجایی. تهران: شیرازه.
- عنبری. موسی و بهرامی. اردشیر (۱۳۸۹). بررسی ارتباط باورهای فرهنگی با خودکشی: مورد مطالعه روستاهای شهرستان پلدختر. مطالعات امنیت اجتماعی. ۲۱. ۱۵۵-۱۲۱.
- (۱۳۸۹). بررسی آثار فقر و خشونت بر میزان خودکشی: مورد مطالعه روستاهای شهرستان پلدختر. بررسی مسائل اجتماعی ایران. ۱(۲). ۲۹-۱.

- فوران. جان (۱۳۷۷) مقاومت شکننده. ترجمه احمد تدین. تهران: کویر.
- قادری. صلاح‌الدین و نظری. حامد (۱۳۹۸). تحلیل جامعه‌شناختی خودکشی در ایران. بررسی مسائل اجتماعی ایران. ۱۰(۱). ۱۹۵-۲۱۵.
- قلی‌پور. سیاوش (۱۳۸۴). جهانی‌شدن و هویت قومی (مطالعه موردی: قوم لک). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده علوم اجتماعی. دانشگاه تهران.
- (۱۳۹۳). بازگشت طرد شدگان: ظهور سکونت‌گاه‌های غیررسمی در کرمانشاه. مطالعات جامعه‌شناختی. ۲۱(۱). ۸۷-۶۳.
- (۱۳۹۷). مردم‌شناسی سوگ (پرس در ایل کاکاوند). نامه انسان‌شناسی. ۱۵(۲۷). ۱۴۷-۱۲۵.
- کچویان. حسین (۱۳۸۴). تطورات گفتمان‌های هویتی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد. تهران: نی.
- گروته. هوگو (۱۳۶۹). سفرنامه گروته. ترجمه مجید جلیلووند. تهران: مرکز.
- گلستانه. محمدمبین (۱۳۵۶). مجمل‌التواریخ. به کوشش مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- لمبتون، آن (۱۳۶۲). تاریخ ایلات ایران. ترجمه علی تبریزی در ایلات و عشایر (مجموعه مقالات). تهران: آگاه.
- مارچسیون. جولیان (۱۳۹۲). مردم‌نگاری: طراحی، هدایت و ارائه تحقیق. ترجمه سید قاسم حسینی. تهران: جامعه‌شناسان.
- مارکس. کارل (۱۳۸۷). پوشه و خودکشی. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: گام نو.
- محسنی تبریزی. علیرضا (۱۳۷۲). بررسی علل و عوامل مؤثر بر افزایش نرخ خودکشی در استان ایلام و شناخت طرق و راه‌های پیشگیری و درمان آن. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- نبوی. سید حسین و مرادی نصاری. طاهره (۱۳۹۷). تلاش برای به رسمیت شناخته شدن: تبیین فرهنگی کنش خودکشی در ایلام. تحقیقات فرهنگی. ۱۱(۳). ۲۱۲-۱۸۷.
- Bogden. R. & Taylor. S. (1988). **Introduction to Qualitative Research Method**. New York: Wiley.
- Brewer. J. (2005). **Ethnography**. Open University Press.
- Curzon. G. N (1892). **Persia and the Persian Question** Vol-ii. London.
- Fetterman. D. (2010). **Ethnography**. London: Sage.
- Hammersly. M. and Atkinson. P. (2007). **Ethnography: Principle in Practice**. London: Tavistok.
- Sheil. L. M (1856). **Glimpses of Life and Manners in Persia**. London.

